**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010921**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر روایت ابی مریم بود. صحیحۀ ابی مریم. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا عُلِمَتْ أَوْ لَمْ تُعْلَمْ فَهِيَ جَائِزَةٌ.»

این روایت در کافی وارد شده، در نقل تهذیب و استبصار هم وارد شده، در نقل تهذیب و استبصار یک «أو هبة» اضافه دارد. «إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ **أَوْ هِبَةٍ** قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا» آن اضافه است، این اضافه‌اش هم در بحث بی‌تأثیر نیست. حالا من ابتداءً بحث بدون اضافه‌اش را عرض بکنم. این روایت تقریب استدلال این بود، اذا تصدق الرجل بصدقةٍ اگر کسی به صدقه‌ای تصدّق بدهد، صدقه بدهد، آن متصدق علیه چه این را قبض بکند چه قبض نکند علمت او لم تعلم فهی جائزة.

در مورد این روایات مرحوم آقای حائری، حاج آقا مرتضی در کتاب الخمس، صفحۀ ‌۷۲۷ بحث‌هایی دارند در مبانی منهاج الصالحین هم مرحوم آقای قمی در جلد ۹، صفحۀ ۳۱۵ بحث‌هایی دارند، دوستان که کلاس راهنما شرکت می‌کنند این را ببینند ما در مورد این در کلاس راهنما صحبت خواهیم کرد.

اینجا «قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا» این روایت می‌گوید صریح هست طبق این تفسیر که قبض صاحبش شرط نیست.

این روایت یک بحثی در موردش هست که مراد از این صاحبها کی است؟ متصدّق علیه یا متصدّق؟ حالا یک روایت دیگری هست، روایت ۳۵۱۰۵ در مورد آن روایت یک سری بحث‌هایی مرحوم مجلسی دارد که آن بحث‌ها به دارد این روایت ما می‌خورد. آن روایت صحیحۀ «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَدَقَةِ مَا لَمْ تُقْسَمْ وَ لَمْ تُقْبَضْ فَقَالَ جَائِزَةٌ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا.»

مرحوم مجلسی حالا من عبارت مرحوم مجلسی را می‌خوانم یک توضیحاتی در مورد این عبارت عرض کنم.

مجلسی مجلسی می‌فرمایند:

«و ظاهره أنه لا يجوز الرجوع في الصدقة قبل القبض أيضا.»

یعنی هنوز صدقه قبض نشده حق رجوع ندارد. جائزة کأنّه ماضیة و لازمة. وقتی لازم شد طبیعتاً حق رجوع ندارد.

«و يمكن حمله على الكراهة، و سيأتي في باب النحل أمثاله مع اختلاف ما،»

امثاله همین روایت مورد بحث ما هست.

«هذا إذا كان الجواز بمعنى المضي و اللزوم»

این دو تا مقدمه. یکی این که جوازی که جائزة به معنای مضی و لزوم باشد نه اصل صحت. چون اصل صحت باشد می‌گوید صدقه قبل از قبض صحیح است به قبض لازم می‌شود. خب آن مورد بحث است، در مورد هبه و امثال اینها مورد بحث است که هبه که قبض درش شرط است، شرط صحت است یا شرط لزوم است. به همین روایت‌ها و مشابهات این روایات بعضی‌ها تمسک کردند بر این که هبه قبض درش شرط لزوم است، شرط صحت نیست. ولی اگر گفتیم اینجا مراد از جائزة یعنی ماضیة و لازمة این یک مقدمه.

«و عدم القبض بعد الوقف،»

ایشان صدقه را اینجا به معنای وقف گرفته. این مراد از لم تقبض هم یعنی بعد از وقف هنوز قبض نشده.

«عدم القبض بعد الوقف، كما هو الظاهر من آخر الخبر،»

این «الظاهر من آخر الخبر» یعنی «إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا» به اینجا می‌گوید، می‌گوید ظاهرش این است. بعد توضیح می‌دهد،

می‌گوید: «و يكون المعنى: أن الناس توهموا أنها مثل النحلة في جواز الرجوع و أخطأوا.»

در مورد نحله جواز رجوع هست ولی در مورد صدقه جواز رجوع نیست. اصلاً قبل از قبض هم اصلاً ماضی است و لازم است و اینها.

بعد یک احتمال دیگری را مطرح می‌کند: «و يحتمل أن يكون المراد مشروعية وقف الحصة المشاعة التي لم تقسَّم، أو لم تقبض بعد القسمة، أو بعد البيع،»

ممکن است مراد این هست که حصّۀ مشاعه‌ای که هنوز این حصۀ مشاعه تقسیم نشده این را مانعی ندارد وقف کرد. این را انسان وقف بکند اشکالی ندارد.

«أو لم تقبض بعد القسمة،» قسمت شده ولی هنوز قبض نشده.

«أو بعد البيع،»

بعد البیع یعنی چی؟ مگر وقف می‌شود بیع‌اش کرد؟

یعنی یک چیزی را که، بنده خدایی خریده ولی هنوز آن را تحویل نگرفته. هنوز تحویل نگرفته این را می‌خواهد وقفش کند. وقف آن مبیعی که هنوز خریدتش، ولی قبضش نکرده. بنابراین به ملک این در آمده ولی چون قبض نکرده ناظر به آن.

«فحكم عليه السلام بجوازه، و أنه ليس مثل بيع ما لم يقبض،»

مثل بیع ما لم یقبض نیست.

«فالمراد حينئذ بالنحل الصداق، فإنه ذهب بعض المخالفين إلى عدم جوازه قبل القبض.»

این که بحث نُحل را مطرح می‌کند مراد از نحل صداق هست، مهریه هست. در مورد مهریه بعضی از مخالفین قائل هستند به عدم جوازه قبل القبض.

این که بعض المخالفین مهریه را گفتند قبل القبض الی عدم جوازه قبل از قبض، ظاهراً ایشان اشاره به عبارتی دارد که مرحوم شیخ طوسی در خلاف دارد. در خلاف یک بحثی را دارد، در خلاف، جلد ۴، صفحۀ ۳۷۰، می‌گوید: «ليس للمرأة التصرف في الصداق قبل القبض.

و به قال جميع الفقهاء.»

نمی‌تواند تصرف کند. خب یکی از تصرف کردن‌ها بحث وقف کردن است.

«و قال بعضهم: لها ذلك.»

ایشان می‌گوید ذهب بعض المخالفین الی عدم جواز قبل القبض طبق نقل مرحوم شیخ طوسی عمدۀ جل مخالفین قائل به این معنا هستند. و خود شیخ هم این را پذیرفته، البته می‌گوید: «قال بعضهم: لها ذلك.»

بعد می‌گوید: «دليلنا: أن جواز تصرفها فيه بعد القبض مجمع عليه، و لا دليل على جواز تصرفها فيه قبل القبض.

و روي عن النبي صلى الله عليه و آله: أنه نهى عن بيع ما لم يقبض.

و قد روى ذلك أصحابنا، و لم يفصِّل.»

که آن ما لم یقبض مهریه باشد، غیر مهریه باشد همۀ اینها را شامل می‌شود.

این مطلبی که ایشان اینجا دارد. البته آن بحث بیع ما لم یقبض آن که مراد چی هست و امثال اینها، آنش را من نمی‌خواهم واردش بشوم، آن ممکن است اصلاً ربطی به این بحث نداشته باشد و یک نکته‌های دیگری باشد. و مربوط به جایی باشد که قبض شرط اصل ملکیت مبیع باشد. حالا آنهایش بحث دارد.

مرحوم شیخ در خلاف یک چیز عجیبی هم هست که اینجا این شکلی مطلب را نقل می‌کند، ولی هم در خلاف، جلد ۳، صفحۀ ۹۸ کاملاً متفاوت نقل کرده، هم فتوایش را یک جور دیگری نقل کرده، هم نقل قولش یک جور دیگری هست. می‌خواستم به کتب عامه مراجعه کنم فرصت نکردم حالا مراجعه بکنم ببینم چه شکلی است.

در خلاف، جلد ۳، صفحۀ ۹۸ می‌گوید: «يجوز بيع الصداق قبل القبض،»

اینجا گفته بود: «ليس للمرأة التصرف في الصداق قبل القبض.» می‌گوید یجوز بیع الصداق. مراد از تصرف بیع را هم شامل می‌شود اصلاً استدلالی که برای نهی از تصرف کرده بود یکی‌اش بحث بیع بود. بنابراین قدر مسلّمش لیس للمرأة، تصرّف فقط تصرف، اصلاً آن که قبل از قبض می‌شود تصرّف کرد، تصرّف بیع است و الا تصرّف تکوینی که قبل از قبض اشخاص نمی‌شود کرد. یعنی مثال روشنش، یعنی تصرّفات اعتباری هست که قبل از قبض می‌شود انجام بگیرد. مثل بیع، هبه، وقف، امثال اینها. اما تصرف تکوینی که آن اصلاً قبل از قبض معنا به این معنا ندارد. اگر حالا بگوییم به وسیلۀ اجازه دادن به وکیلش، آن هم اگر آن را وکیل کرده که همان وکیل وقتی قبض می‌کند، یعنی می‌خواهد تصرف کند اوّل قبض، تصرف کند.

در خلاف، جلد ۳، صفحۀ ۹۸ می‌گوید

«يجوز بيع الصداق قبل القبض،

و يجوز بيع مال الخلع قبل قبضه. و به قال أبو حنيفة.

و قال الشافعي: لا يجوز.»

اوّلاً فتوایش مخالف است، ثانیاً بین ابو حنیفه و شافعی نقل این که جائز است و آن می‌گوید جائز نیست، بعید می‌دانم مراد از قال بعضهم که مراد گفته این ابو حنیفه باشد چیز اصلی اهل تسنن هست. باید فقهای خیلی گمنام امثال اینها باشد.

به هر حال این بحثی هست که مرحوم علامه در مختلف هم این را مورد بحث قرار داده، کلام خلاف را آورده، آن البته این دومی را آورده و در مختلف، جلد ۷، صفحۀ ۱۷۳ بحث کرده، در مبسوط، جلد ۲، صفحۀ ۱۲۰ هم آمده، به نظرم آنجا هم در مبسوط عبارتش را یادداشت نکردم ولی به نظرم آنجا هم می‌گوید جائز است. در ارشاد هم که می‌گوید جائز هست، جلد ۲، صفحۀ ۱۷؛ تحریر الاحکام هم جلد ۳، صفحۀ ۵۷۲، اینها می‌گویند جائز است. علی ای تقدیر مرحوم مجلسی اشاره به همین بحث‌هایی هست که در میان عامه به نقل شیخ طوسی وجود دارد. عرض کردم حالا من هنوز خودم مراجعه نکردم این که کتاب‌های عامه این که این حتما باید مراجعه کرد. «إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا» اینها چی هست و اینها، بدون مراجعۀ جدی به کتاب‌های عامه این عبارت‌ها را نمی‌شود معنا کرد.

شاگرد: نقلی که از خلاف خواندید ؟؟؟ دومی‌اش نگفتید

استاد: صداق یعنی مالکش دیگر.

شاگرد: این خانه ؟؟؟ این خانه را تحویل نداده مرد می‌تواند این را بفروشد، زن نمی‌تواند. ؟؟؟

استاد: قبض که شرط صداق نیست. بحث کلی نیست، مهر شخصی است.

ادامۀ عبارت مرحوم علامۀ مجلسی را عرض بکنم.

ایشان می‌گوید و یحتمل الصدقة غیر الوقف ایضاً. این که صدقه را اینجا وقف ما معنا کردیم ممکن است مراد غیر وقف باشد و الاعم. ممکن است صدقه خصوص غیر وقف باشد، ممکن است خصوص وقف باشد، ممکن است اعم باشد، این احتمالات را مطرح کردند.

مرحوم علامۀ مجلسی در مرآة العقول هم همین مطلب را آورده، جلد ۲۳، صفحۀ ۵۱ و می‌گوید: «قوله عليه السلام:" جائزة" أي ماضية لازمة، و الناس توهموا أنه مثل النحلة في جواز الرجوع و أخطأوا، فيدل على عدم جواز الرجوع في الصدقة قبل القبض أيضا،» بعد دارد «أو» من فکر می‌کنم «أو يمكن»، این «أو» مصحّف «و» است. «أو يمكن حمله على الكراهة.» مطلبی که در ملاذ الاخیار آن اوّلش گفته یک قدری ترتیب مطلبش در مرآة العقول با ملاذ الاخیار فرق دارد و الا مطلب یکی هست.

اینجا اصل بحث را، من عبارت مرحوم مجلسی را آوردم تا اشاره کنم که این یک مقداری مورد بحث، این روایت دو گونه معنا می‌شود کرد. حالا همین روایت مورد بحث ما که روایت ابی مریم بود هم در موردش این دو تا احتمال مطرح هست که قبض واهب و قبض متصدِّق مراد هست که طبیعتاً قبل از وقف و صدقه یا قبل از هبه مراد هست یا حین الهبة. یا قبض متصدّق علیه، موهوب له آن مطرح هست که طبیعتاً مراد بعد از این صدقه و هبه هست. یا لا اقل همان حین باشد. شبیه همین یک روایت دیگری هست در آن صدقه نیست ولی اینها را باید با همدیگر دید و با همدیگر معنا کرد. آن روایت ۳۵۱۶۴ هست.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْهِبَةُ جَائِزَةٌ قُبِضَتْ أَمْ لَمْ تُقْبَضْ قُسِمَتْ أَمْ لَمْ تُقْسَمْ[[1]](#footnote-1) وَ النُّحْلُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ حَتَّى یُقْبَضَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ ذَلِكَ فَأَخْطَئُوا.»

که باز همین بحث‌ها هست که مراد از قبضی که اینجا ذکر شده قبض کیست. به نظر می‌رسد روایت ابی مریم در اینها از همه‌اش، این که من فقط هم روایت ابی مریم را ذکر کردم به دلیل نکته‌ای در خصوص روایت ابی مریم هست که آن نکته ظهور روایت را در این که مراد از قبض، قبض موهوب له و متصدِّق علیه هست را تقویت می‌کند. عبارت را یک بار دیگر می‌خوانم.

«إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ أَوْ هِبَةٍ قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا»

رجل را ذکر می‌کند بعد صاحبها. این ظاهرش این است که صاحبها غیر از آن رجل است دیگر. اگر مراد از صاحبها همان رجل متصدق باشد دیگر صاحبها لازم نیست بگوید. باید بگوییم قبضها أو لم یقبضها. قبضها صاحبها این ظاهرش این هست که مراد متصدق علیه هست. الا ان یحمل، یک تحویل. قبّضها بخوانیم مراد از صاحبها، صاحب قبلی شیء.

إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ قَبَّضَهَا، آن صاحب قبلی «أَوْ لَمْ يُقَبِّضْهَا» این مثلاً جائز هست. می‌دانید این خیلی.

شاگرد: صاحبها نمی‌خواست.

استاد: می‌خواست، قبَّضها صاحبها. آن کسی که قبل از این متصدق صاحبش بوده، صاحب قبلی.

شاگرد: رجل که تصدق کرده.

استاد: نه این که تصدق کرده نه، کسی که قبل از این مالکش بوده. المالک السابق للصدقة.

شاگرد: شاید به دنیا آمد

استاد: می‌گویم این تأویل خوبی نیست. البته روایت‌های دیگر، آن دو تا روایت دیگر آن معنایی که مراد از قبض، قبض الواهب باشد خیلی روشن‌تر است به خصوص آن روایتی که مرحوم مجلسی مطرح می‌کند که صحبت مرحوم مجلسی، عن صدقة ما لم تقسم. صدقة ما لم تقسم یعنی آن چیزی که قبل از این که صدقه باشد ما لم تقسم باید باشد. این ظاهرش این است که یک شیءای هست قسمت نشده، اوّلاً ما لم تقسم است، با لم که بر سر مضارع می‌آید ماضی‌اش می‌کند. صدقۀ ما لم تقسم. آن چیزی که هنوز قبض نشده، هنوز تقسیم نشده، صدقۀ این، این ظاهر خیلی قوی‌ای دارد که مراد از ما لم تقسم و لم تقبض قسمت قبل از صدقه است، قبض قبل از صدقه است این که این روایت خب خیلی ظهور قوی در این جهت دارد و «إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا» هم همان جایی که خود مرحوم مجلسی اشاره می‌کنند ممکن است مراد همان نحل به معنای صداق باشد امثال اینها. عرض کردم آن حالا یک مقداری دنبال کرد که این بحث در می‌آید. چون عرض کردم یک مقداری تشویش بود در کلام مرحوم شیخ طوسی نیاز به یک مراجعه‌ای دارد. ولی آن روایت صدقۀ ما لم تقسم این ظاهرش این هست که به بحث ما مربوط نیست. مشابه این در روایت زیاد داریم. یعنی روایت متعددی داریم که صدقۀ مشترکه می‌شود به آن تصدّق داد. صدقه قبل از قسمت می‌شود. یعنی این بحث که آیا صدقه قبل از قسمت مالی که هنوز قسمت نشده، مالی که هنوز قبض نشده، آیا این را می‌شود صدقه داد یا نمی‌شود صدقه داد این هم در روایات متعدد داریم، خود همین تعبیر هم ظاهرش این هست. این که ما این روایتی که مرحوم مجلسی ذکر می‌کند تصورم این هست که احتمال زیاد معنایش صدقۀ قبل از قبض است. آن روایت ابی بصیر اوّلی، ۳۵۱۶۴ هم «الْهِبَةُ جَائِزَةٌ قُبِضَتْ أَمْ لَمْ تُقْبَضْ قُسِمَتْ أَمْ لَمْ تُقْسَمْ[[2]](#footnote-2)»

آن قسمت ظاهرش، ظاهراً مراد از قسمت، قسمت قبل از صدقه است. و قبضت ام لم تقبض هم به آن قرینه تناسب دارد که مراد قبلی باشد.

شاگرد: شرایط مالی که امکان صدقه دادنش هست را می‌گوید. نه شرایط تحقق صدقه که بعد بگوییم قبض در تحقق صدقه شرط هست یا نه. مالی که می‌شود صدقه داد چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

استاد: چرا شرایط صدقه نباشد؟ در طول آن ظهوری که ما مدعی هستیم این مطلب، و الا اگر کسی آن ظهور را قبول نکند می‌گوید نه، شرایط خود هبه را می‌خواهد بیان کند. شرایط هبه به اعتبار آن مال. یعنی اگر می‌خواهد، جائزة را شما به معنای ماضیه و لازمه مثلاً معنا بکنید، حالا جائزة به معنای اصل صحت هم، بگوییم که هبه تا وقتی که قبض نشود هبۀ صحیحه نیست. قبضت ام لم تقبض، یعنی چه قبض بشود چه قبض نشود هبۀ صحیحه است. یعنی هر دو معنا امکان‌پذیر ذاتا امکان‌پذیر هست که این قبضت ام لم تقبض ناظر به قبض قبلی است یا ناظر به قبض بعدی. من می‌خواهم بگویم آن قُسِّمت ام لم تقسَّم این شاید ظهور را به آن سمت ببرد که مراد قبض قبل الهبة است نه قبض بعد الهبة.

شاگرد: اگر قبل از هبه شد در واقع روایت در مقام بیان شرایط مالی است که می‌خواهد صدقه داده بشود.

استاد: خب عیب ندارد. عرض کردم اگر در طول همین مطلب را که استظهار کردیم توضیحش را ما، توضیح عرض بنده بود.

در روایت ابی مریم فقط یک نکتۀ دیگری وجود دارد، آن نکته این هست عَلِمت ام لم تُعلم یعنی چی؟ ما قبلا عَلِمت ام لم تُعلم را اینجوری معنا می‌کردیم که چه مقدار سهم صدقه مشخص باشد، چه مشخص نباشد. یعنی نه تنها نیازی به قسمت ندارد، حتی مقدار سهمش هم لازم نیست معلوم باشد. چون بعضی معاملات هست که انسان نسبت به مقدار آن معامله باید علم داشته باشد، جهالة الثمن و جهالة المثمن در بیع مضر است، غرر پیش می‌آید و امثال اینها. می‌خواهد بگوید آن چیزی که در بیع معتبر هست و غرر پیش می‌آید در تصدّق چیز نیست. می‌گویم هر مقداری که، هنوز اصلاً معلوم نیست که سهم الارثش چقدر است. می‌گوید من هر مقدار سهم الارثم بود به خواهرهایم بخشیدم. خیلی وقت‌ها این صورت می‌گیرد، این یک چیز بسیار شایعی هست که مثلاً فرض کنید یک خواهر دارند، برادرها وضعشان خوب است، یک خواهر دارند که آن خواهر وضعش نامناسب است. می‌گویند همۀ میراث را ما به او بخشیدیم، سهم خودمان را به او بخشیدیم. هبه می‌دهند، حالا آن او هبة که اینجا هست. یا طرف صدقه می‌دهد، می‌گوید من هر مقداری مالم بود در راه خدا صدقه دادم امثال اینها. آن علمت او لم تعلم را اینجوری ما معنا می‌کردیم. آقای حائری دیدم در آن خمس یک جور دیگری معنا کرده بودند. ایشان عُلمت او لم تعلم را اینجوری معنا کرده بودند، اشهدت ام لم تشهد. می‌گویند در صدقه اشهاد لازم نیست. لازم نیست که شما شهادت بگیرید. بعضی چیزها هست که درش شهادت گرفتن معتبر است. در طلاق که معروف است که دیگر شهادت گرفتن معتبر است. و در قرض کردن. آیۀ قرآن می‌گوید که دیگر در قرض استشهدوا، سورۀ ۲۸۲ بقره در مورد همین هست دیگر که:

«إِذا تَدايَنْتُمْ» که می‌گوید «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»

در دین شهادت گرفتن به هر حال ولو، البته یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه هم بکنم، یک فرقی بین دین هست و طلاق. در طلاق شهادت اصل صحت طلاق متوقف بر شهادت است. ولی در دین اصل صحت دین متوقف نیست، امرش ارشادی است. می‌گوید اگر می‌خواهید مالتان از دست نرود شاهد بگیرید که مالتان از دست نرود. این کأنّ می‌خواهد بگوید در مورد تصدق اینها معتبر نیست. حالا چه به آن نحوی که در طلاق باشد که اصل صحت تصدّق متوقف باشد آن شرط نیست. نه از این باب که مثلاً می‌گوید شما صدقه که می‌خواهید بدهید شاهد هم نگیرید اشکالی ندارد. یعنی کأنّ مانعی ندارد شما یک موقعی طرف ممکن است نگران این باشد که حالا شاید نگیرد آن مالش از بین برود و امثال اینها. صدقه که شما دادید خدا خودش حساب می‌کند دیگر. شما نگران این جهاتش نباشید که مالتان از دست برود. صدقه دادید ولو شاهد هم نگرفتید این یک مطلب. یا یک جهت دیگری اگر مراد از صدقه، صدقۀ واجبه باشد، در صدقۀ واجبه که زکات و اینها هست اصلاً استحباب هم دارد یا احیاناً ممکن است در بعضی مواقع واجب هم باشد، باید آن صدقه آشکارا پرداخت بشود. زکات واجب یا مستحب است یا اگر منشأ سوء ظن اینها باشد شاید واجب هم باشد که آشکارا پرداخت بشود و کأنّ شاهد گرفتن زمینۀ علنی بودن این چیزها هست. عُلِمت او لم تُعلم، یا عُلِّمت او لم تُعَلَّم، یعنی این را به دیگران آگاه کنند افراد را، معلوم کنند این صدقه کنند یا معلوم نکنند. ایشان اینجوری عبارت را معنا کرده. اگر اینجور معنا بکنیم قبضها، آن می‌تواند با آن اشکال این معنایی که هست اشکالی که ما کردیم آن اشکال هم برطرف بشود که علمت او لم تعلم مربوط به قبل از صدقه است، چطور شما قبض را مربوط به بعد می‌گیرید کأنّ خلاف سیاق روایت هست، نه علمت او لم تعلم هر دوی اینها نظر به بعد است. یعنی شما نه لازم هست وقتی صدقه صورت گرفت این صدقه لازم هست، چه بعد از صدقه قبض صورت بگیرد، چه نگیرد. چه استشهاد بشود، چه استشهاد نشود، و امثال اینها.

شاگرد: عُلِّمت او لم تعلَّم در لغت به معنای این که تعلیم، به معنای علامت‌گذاری، تقسیم و افراز و اینها. یعنی با آن روایات قُسِمت او لم تقسَم و اینها همسو بشود آن احتمال نمی‌رود؟

استاد: یعنی علِّمت او لم تعلَّم به معنای علامت‌گذاری یعنی قسمت

شاگرد: قسمت شبیه قُسمت او لم تقسم بشود.

استاد: علّمت به این معنا علامت‌گذاری، این مجاز است و مجاز حالا نمی‌دانم بشود این را معنا کرد.

شاگرد: توضیح آقای حائری این درست است؟ چون واقعاً خلاف است.

استاد: من حالا عرض می‌کنم، حالا اینها را، بحث‌هایش را ملاحظه بفرمایید که ببینیم روایت را باید چه کار کرد؟

شاگرد: زراره در استصحاب هست که علمت اثره، یعنی علامت گذاشته

استاد: بله، به معنای آن آمده ولی اثرش را علمتُ اثره اشکال ندارد. ولی خود شیء را علّمتُ شیء یعنی جعلتُ فیه علامةً. آیا به این معنا آمده یا نیامده از آن عبارت نمی‌شود استفاده کرد.

شاگرد: فرمودید چه بسا در واقع لازمۀ تقسیم شدن یا تقسیم نشدن باشد.

استاد: عیب ندارد باشد. آن مربوط به مرحلۀ. آنش مهم است. آن که من عرض می‌کنم ظهور روایت را به سمتی می‌برد که قبض مربوط به قبض قبل از صدقه باشد.

شاگرد: می‌گویید دو تا

استاد: حالا فرق ندارد آن به هر معنا، مربوط به صدقه هم بگیریم حالا علِّمت که ایشان معنا می‌کنند که، آن هم باز مربوط. یعنی عمده این است که این عُلِّمت او لم تعلّم، یا عُلِمت او لم تعلَم مربوط به قبل از صدقه است یا مربوط به بعد از صدقه است یا حین الصدقة. این حالا یک مقداری باز روایت را دقت بکنیم ببینیم که چه شکلی باید این روایت را.

در دعائم الاسلام روایت‌های مشابه این آمده، این دعائم الاسلام یک مقداری عرض کردم بیشتر از این که دعائم الاسلام کاشف از روایت اصیلی باشد، کاشف از نحوۀ فهم صاحب دعائم از روایات است. یک نوع بیشتر یک نوع فقه مأثور، یک نوع اجتهاداتی هست که روایت‌ها را براساس اجتهاد خودش فهمیده، نقل به معنایی که یک مقداری بیشتر از نقل به معنای. یک بنده خدایی بود، می‌گفت خیلی دروغ می‌گفت، بعد یک کسی می‌خواست دروغگو بودن او را معلوم کند می‌گفت آقا مشربشان در نقل به معنا واسع است، حالا دعائم یک مقداری نقلاً مشربش در نقل به معنا واسع است، خیلی چیزها را به خاطر همین مشکل هست که ما. ولی مفید هست، چیزهای دعائم از جهت این که چون آدم ملایی بوده و نحوۀ فهمی که از روایات دارد و اینها خودش قابل توجه هست و مفید هست به این. حالا مطالب را ملاحظه بفرمایید ببینیم اینها را باید چه کار بکنیم؟ یک مقداری به نظرم روایت‌های عامه ببینیم. عمده‌اش یکی از چیزهای مهم در این بحث «إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا» آن بحث نحله و اینها آن چی است؟ این مجموعه را یک قدری با هم فهمید. یک قدری دنبال بکنیم و ببینیم حالا مجموعاً به چه نتیجه‌ای خواهیم رسید، ادامه‌اش در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. یا «قُسِّمَتْ أَمْ لَمْ تُقَسِّمْ» [↑](#footnote-ref-1)
2. یا «قُسِّمَتْ أَمْ لَمْ تُقَسِّمْ» [↑](#footnote-ref-2)